

جایگاه قاعده نفی سبیل در اندیشه امام خمینی (ره)

□ عزیز الله محمدی *

چکیده

مقاله حاضر به بررسی یکی از قواعد محوری که استراتژی یک نظام اسلامی را در بعد سیاست خارجی، تعیین می‌کند می‌پردازد.

قاعده نفی سبیل یکی از قواعد و اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام، که بر تمام روابط خارجی و بین‌المللی اسلام در زمینه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت دارد و کلیه روابط مسلمانان باید بر اساس آن برنامه ریزی شود، امام خمینی (ره) به عنوان سیاستمدار، که دیدگاه‌های خویش را با استناد به اصول و قواعد فقهی ارائه می‌نمود، در باب دپلماسی اسلامی و روابط خارجی کشورهای مسلمان با دیگر کشورهای دنیا صاحب اندیشه‌ای است که می‌تواند مبنای آموزه‌های سیاسی اسلام قرار گیرد. منظور از دپلماسی اسلامی در واقع شیوه‌های تجویز شده در مبانی شرع مقدس اسلام در خصوص نحوه اجرای سیاست خارجی از سوی حکومت اسلامی به طرق مسالمت آمیز از قبیل مذاکره، گفتگو و اعزام نمایندگان سیاسی برای توسعه روابط دپلماتیک کشور اسلامی با سایر ملل و حکومت‌های غیر متخاصم است.

در این خصوص شایسته است اصولی نظری دپلماسی به معنای مبانی و بنیاد‌های که شالوده روابط دپلماتیک یک کشور مسلمان را تشکیل می‌دهند، مورد پردازش قرار گیرد تا از رهگذر تبیین اصولی چون نفی سبیل، دعوت، تولی، تبری، تألیف قلوب و پابیندی به قرار دادها عرف بین‌المللی،

این اصل و قواعد ای محکم فقها ضامن حفظ استقلال اسلام و مسلمانان در تمام زمینه

هاست؛ از اینرو، باید آن را دقیقاً شناخت و مورد عمل قرار داد تا راه هرگونه اسارت و بردگی سیاسی و فرهنگی و نظامی و مانند آن به روی مسلمانان بسته، و آزادی و استقلال آنان تضمین شود.

کلیدواژه ها: نفی سبیل، نفی سلطه، عزت اسلامی، اقتدار اسلامی، اندیشه امام خمینی (ره)، ادله، مستندات.

مقدمه

قاعده نفی سبیل مانند دیگر قواعد فقهی در مطالعات فقیهان متقدم چندان مورد توجه و تعمق قرار نگرفته است. بیشتر گفت‌وگوها و کاربردی که برای آن تصور شده، در معاملات فردی، برخی مسائل زناشویی و قصاص بوده است. شاید مرحوم مراغی نخستین فقیه شیعه باشد که برای تنقیح آن در جایگاه یک قاعده و تعمیم نسبی آن در حوزه سیاست تلاش کرد و برخی شبهاتی را که سبب شده بود از این ظرفیت در مناسبات سیاسی استفاده نگردد، با رویکرد انتقادی، تحلیل نمود.

این روزنه که مراغی آن را گشود امروزها به این جا منتهی شده است که بسیاری از قواعد نگاران و فقه پژوهان عرصه سیاسی از نفی سبیل به عنوان محوری ترین، تئوری سیاست خارجی در اسلام، نام برد؛ از اینرو، توجه به این قاعده که جایگاه مهمی در فقه شیعه دارد نقش به سزایی در پاسداشت استقلال و عزت اسلام و مسلمانان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد و در صورت عملی شدن مفاد آن بیگانگان کوچک ترین راه نفوذی بر مسلمانان ندارند. و در اهمیت بحث از این قاعده همین بس که اصول مهمی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن مبتنی است، در اصل یکصد و پنجاه و دوم) آمده است: « سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت های سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است.» و همچنین در «اصل یکصد و پنجاه و سوم» آمده که «هرگونه قرار داد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است. روندی که البته به آسانی طی نشده و گویا برخی چالش ها همچنان فراروی پژوهشگران این عرصه باقی مانده یا دست کم از آن به سادگی عبور شده است.

از این رو، تحقیق حاضر می کوشد ضمن باز کاوی برخی ابعاد مهم این قاعده «نفی سبیل»

چالش های که نفی سبیل را از جایگاه یک قاعده فقهی سیاسی، تنزل می دهد مورد تأمل قرار دهد.

برای این مهم و در راستای همین دغدغه پرسش های زیر را پیش می کشد: جایگاه قاعده نفی سبیل در اندیشه امام خمینی(ره) کدام است؟ ادله و مستندات قاعده نفی سبیل کدامند؟ مهم ترین قلمرو آن در عرصه روابط سیاسی چیست؟ و پرسش های دیگری که شاید بتوان همگی را تحت این پرسش اصلی یک کاسه کرد: ماهیت و مراد از قاعده نفی سبیل در اندیشه امام خمینی(ره) چیست؟

۱/ ضرورت

اهمیت و ضرورت این بحث با توجه به آیات و روایات کاملاً روشن و آشکار است. به عنوان مثال خداوند در قرآن کریم می فرماید: ولله العزه و لرسوله و للمومنین، عزت مخصوص خدا و پیامبر و مومنان است. خداوند متعال در این آیه عزت را مخصوص مسلمانان می داند بنابراین؛ هرگونه رفتار و عملی که این عزت را زیر سوال ببرد و سبب برتری کفار گردد در تضاد با فرمان الهی است.

از اینرو؛ ضرورت دارد که در این عرصه، مباحث کارشنا سانه فقه ارائه گردد، و این اثر تلاشی است در آغازین راه، و بدیهی است که چون آغازگر این راه است با کاستی هایی همراه باشد ولی با بحث ها و کاوش ها و نقادی ارباب نظر راه کمال را خواهد پیمود

۲/ هدف

هدف استفاده از این قاعده در ابعاد سیاسی و اجتماعی و فقهی از منظر امام خمینی(ره) است. اما در عصر حاضر اساسی ترین هدف پویایی و شکوفایی فقه سیاسی اسلام با محور نفی سبیل است. بی شک در شرایط حاضر که سلطه و نفوذ کشورهای بیگانه و استعماری در شکلهای مختلف استعمار جدید و قدیم چون «داعش» و «طالبان» و..... بر مسلمانان و بلاد آنها سایه افکنده است، یکی از بهترین راهها برای نجات و بیرون رفتن از این وضع ذلت بار، توجه و عمل به این قاعده است؛ زیرا این قاعده هر گونه کاری را که سلطه و نفوذ بیگانه را در پی داشته باشد

حرام و غیر مشروع می‌داند و مبارزه با آن را لازم و واجب می‌شمارد. بنابراین؛ بر اساس این قاعده می‌توان گفت بسیاری از کارها در ارتباط با دولتها و ملتهای غرب و شرق حرام است. این امور در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی مصادیق فراوان دارد. فروش نفت، خرید اجناسی که مظهر فرهنگ بی‌دینی است، خرید کالاهایی که سبب افزایش قدرت آنان است، اجازه برقراری پایگاههای نظامی، روی خوش نشان دادن به سفرا و دولتمردان آنها و پذیرش مدهای مختلف در اشکال زندگی، نمونه‌هایی از این مصادیق است

۳/ پیشینه:

متن این قاعده در زمان استقرار حکومت نبوی (ص) در مدینه نازل شده است، همان زمان که مسلمانان دارای شوکت و حکومت مستقلی بودند و برای تنظیم صحیح ارتباطها با دیگر ملل و ادیان نیازمند قواعدی بودند تا به خوبی از اهرم روابط با همسایگان بهره‌برداری کنند، چنانکه پس از مدت کوتاهی استقرار در مدینه، حضرت محمد (ص) دست به نامه‌نگاری زد و با نامه‌هایی جداگانه، حاکمان بزرگ زمان خویش را به دین مبین اسلام فراخواند. پس این قاعده در تنظیم روابط و امور سیاسی اجتماعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و به همین علت از دیربگام در تفسیر و فقه، مورد استفاده قرار گرفت. اگرچه قاعده نفی سبیل چنانکه در ادامه به منابع آن اشاره خواهد شد از دیرباز مورد بحث و استناد فقها و مفسران شیعه و اهل سنت بوده است، اما باید پذیرفت از این قاعده در باب‌های پراکنده فقهی بهره‌جسته‌اند و مباحث مربوط به این قاعده بسیار پراکنده است و تاکنون سهم این قاعده از آثار نگاشته شده در قواعد فقهی بسیار اندک و ناچیز است. البته امروزه با توجه به جایگاه ویژه این قاعده در مسائل سیاسی، اجتماعی و روابط بین‌الملل عنایت ویژه‌ای به این قاعده شده و چند پایان‌نامه در سال‌های ۷۹ تا ۸۱ در مورد آن به رشته تحریر در آمده است.^۱ گفتنی است که در برخی کتاب‌ها مانند «القواعد الفقهیه» اثر مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی به این قاعده پرداخته شده، ولی هنوز کار بسیار کمی در این مورد انجام شده است. امام خمینی (ره) نیز قاعده نفی سبیل را به‌طور مفصل و جداگانه بحث نکرده است و تنها در برخی از کتابهای فقهی و سخنرانی‌ها و پیامهای خود به این قاعده و ادله آن استناد کرده است. با این وجود، توجه به

دو نکته در اینجا شایسته است. این دو نکته، امام را از سایر فقها ممتاز می‌سازد. نکته اول، برجسته ساختن ابعاد سیاسی قاعده مذکور است. قبل از امام، عمدتاً در روابط فردی مسلمین با کفار به قاعده نفی سبیل و ادله آن استناد می‌شد و یا حداکثر در روابط اجتماعی، اشاراتی وجود داشته است، ولی امام خمینی گستره قاعده نفی سبیل و ادله آن را علاوه بر روابط فردی مسلمین با کفار، شامل روابط اجتماعی و سیاسی نیز دانست.

نکته دوم، وجوب رفع سلطه اجانب است. قبل از امام خمینی عمدتاً از مفاد قاعده، عدم مشروعیت و بطلان روابط سلطه‌آمیز مسلمین با کفار فهمیده می‌شد، نه وجوب رفع آن روابط. فقط در برخی مثالها در بعضی از ابواب فقه، وجوب رفع سلطه غیر مسلمانان را می‌توان دید؛ مانند لزوم آزادی زوجه مسلمان از قید نکاح زوج کافر و لزوم منع کفار از مرتفع ساختن دیوار خانه‌هاشان، نسبت به دیوار خانه مسلمانان. اما امام خمینی خروج از سلطه کفار را نیز واجب دانست. ایشان در یک برداشت از آیه نفی سبیل نوشت: «منظور، جلب توجه نظر مسلمین است تا با هر وسیله ممکن، از سلطه کفار خارج شوند» (خمینی، چاپ اول، ۷۲۵) و با توجه به عناوین مقالات، به خوبی درمی‌یابیم این قاعده در ابواب مختلف فقهی، حقوقی و سیاسی قابل جریان است و با منقح شدن موضوعات مرتبط با آن، بی‌گمان شاهد گسترش استفاده و استناد به این قاعده خواهیم بود.

۴/ جایگاه قاعده در اندیشه امام خمینی (ره).

امام خمینی(ره) هم، بسان دیگر فقها به این قاعده در تطبیق و تفریع فروع فقهی توجه داشته اند و در کتاب البیع به بحث و بررسی و تبیین مفاد و مستندات این قاعده پرداخته اند. خمینی، چاپ اول، ۱، ۷۲۷).

ولی نگاه کلی امام به فقه باعث شکل‌گیری نگرشی جدید به این قاعده و مفاد آن شده است؛ توضیح آنکه امام فقه را نه یک فقه فردی بلکه فقهی می‌داند که در نگاه مستتبط آن حکومت، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی

و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. (خمینی، چاپ اول، ۲۱، ۲۸۹).

این نگاه به فقه باعث تمایز فقه امام نسبت به فقه فقهایی که چنین اندیشه ای را ندارند شده است، نگاه اجتماعی و سیاسی امام به این قاعده و توجه به مفاد و مقتضای آن، یکی از اصلی ترین دغدغه های امام در ساحت مسائل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است، به طوری که می توان ادعا کرد این قاعده و توجه به آن فقه امام را دارای گفتمانی متفاوت از دیگر فقها، در ساحت کشف شریعت در آیینہ نصوص و ادله، کرده است. ایشان ضمن اعتقاد به این مهم که این اصل دارای جنبه سیاسی است. خمینی، چاپ اول، ۲، ص ۷۲۵ آن را یکی از اصول مهم اسلامی می داند. خمینی، چاپ اول، ص ۴۷۰. و در راستای همین اندیشه آن دسته از مسئولان مسلمان نیز که به نفع کفار کار می کنند و راه تسلط کفار بر مسلمانان را هموار می نمایند، خائن دانسته. ایشان با نفی سلطه و استعمار به مستندات قرآنی این اندیشه اشاره کرده و می فرماید:

قرآن می گوید: هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه ای برای غیر مسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع بشود؛ یک تسلطی، یک راهی، حتی یک راه نباید پیدا بکند: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا راه نباید داشته باشند مشرکین؛ و این قدرت های فاسد راه نباید داشته باشند بر مسلمین. (خمینی، ۳، ۴۸۶)

همچنین ایشان در جریان اعتراض به قضیه واگذاری قضاوت کنسولی به اتباع امریکا در ایران (کاپیتولا سیون) (خمینی، ۳، ۴۸۶) نیز با استناد به همین آیه به قانون که برآیند آن سلطه قضایی و سیاسی اجانب بر مسلمانان بود اعتراض می کند. (خمینی، ۱، ۴۰۹) ایشان ضمن تأکید بر لزوم روابط حسنه با دیگر کشورها تأکید میکند که: «منتها نباید تحت سلطه خارجی باشیم، نباید آنها دخالت در امور ما بکنند و نباید به ما خط بدهند». (خمینی، ۱، ۴۰۹)

اگر در روابط بازرگانی دول با تجار با بعضی از دول یا تجار بیگانه ترس بر بازار مسلمین و زندگی اقتصادی آنها باشد واجب است آن را ترک کنند، و چنین تجارتی حرام می باشد. و در صورت چنین ترسی، بر رؤسای مذهب واجب است که کالاهای آنان و تجارت با آنها را طبق مقتضیات زمان تحریم نمایند. و بر امت اسلامی متابعت آنان (واجب) است، چنان که بر همه آنها واجب است که در قطع این روابط جدیت کنند. (خمینی، ۱، ۵۵۳)

در بعد فرهنگی ایشان سلطه فرهنگی اجانب را مهم ترین دلیل سلطه در دیگر ساحات میدانند. (خمینی، ۱۲، ۳۱۹) و معتقد است که وظیفه مسلمانان نفی سلطه فرهنگی اجنبی است؛ چرا که اگر فرهنگ جامعه وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب

مخالف گرایش پیدا می کند. (خمینی، ۱، ۴۲۵).

۵) مفاد قاعده

الف/ نفی در لغت

در لغت به معنی راندن، دور کردن، نفی بلد یعنی بیرون کردن کسی را از شهر و دیار خود به اجبار، به کار رفته است. (دهخدا، ۲، ۱۳۷۷).

امام خمینی(ره) نیز مفاد این قاعده را نفی سلطه کفار و بیگانگان بر امت اسلامی می داند. (خمینی، ۲، ۷۲۷). همچنین ایشان در تحقیق پیرامون این قاعده به بعدی از ابعاد سیاسی این قاعده اشاره کرده و معتقدند که قاعده و مفاد آن گوشزدی برای مسلمانان است تا هشیار باشند و به هر وسیله ممکن از زیر سلطه و بیگانگان به در آیند؛ توضیح آنکه امام معتقدند، مفاد این قاعده تأکید می کند که خداوند راهی برای سلطه کفار بر مسلمانان قرار نداده است، در نتیجه سلطه کفار بر مسلمانان در عالم خارج از جانب خداوند نیست و مسلمانان دیگر دستاویزی به عنوان تقدیر و مشیت الهی برای تحمل ظلم و زور کفار ندارند. (خمینی، ۲، ۷۲۵).

برخی لغت شناسان آن را به معنی انکار، تکذیب، و طرد شیئی بی ارزش به کار برده اند. (روحی، ۱۳۸۵).

ب/ سبیل در لغت

۱/ «سبیل» در لغت به معنای راهی است که در آن سهولت و آسانی است. (مطر، ۱۳۸۸، ۶۶). گاهی هم از سبیل به حجت تعبیر می شود. (لیس لک علیّ سبیل) (الشرطونونی، ۱۳۷۴). کلمه «سبیل» وقتی که با واژه «علی» - به معنای استعلا و بر ضد بودن استعمال می شود، مفاهیم غلبه، سلطه، برتری و مانند آن را می - رساند، که در تفسیرهای مختلف آیه، به انحای مختلف (از جمله به معنای حجت در مقابل کسی داشتن، که نوعی غلبه و برتری داشتن را در بر دارد) به کار رفته است. (مفردات الفاظ القرآن، ذیل کلمه سبیل)

این ترکیب در موارد دیگری از قرآن کریم هم به کار رفته است. از جمله: «ما علی المحسنین من سبیل» (توبه، آیه ۹۱). «و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل» (شورا، ۱۴۱).

۲/ در اصطلاح فقهی منظور از واژه «سبیل»، شریعت و قانون است و معنای قاعده «نفی

سبیل»، این است که خداوند متعال در مقام جعل و تشریح قوانین، حکمی جعل نکرده که موجب برتری کفار بر مسلمانان گردد. (بجنوردی، ۷، ۱۳۷۷).

ج/ سلطه

۱/ «سلطه»، در لغت به معنی «قدرت و غلبه از روی قهر» به کار رفته است. (قرشی، ۱۴۱۲ق.).

۲/ سلطه، در فرهنگ سیاسی، به معنی «استعمار» (امپریالیزم) و در زبان قرآنی، به معنی «استکبار» به کار می‌رود و عبارت از تسلط کشوری بر کشور یا کشورهای دیگر است. هرچند در حقوق بین الملل، اصل بر تساوی حاکمیت دولتها و مبتنی بر احترام متقابل و عدم مداخله کشورها در امور داخلی یکدیگر است، (جعفری، تبریزی، ۱۳۸۵، ۲۲۴).

د/ قاعده:

۱/ واژه «قاعده» مونث «قاعد» و جمع آن قواعد است. این واژه در لغت به معنی پایه، اساس، اصل، مبدا، ریشه و ستون هر چیز مادی یا معنوی به کار برده شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۶۱). در قرآن کریم هم قواعد به معنی ستون و پایه های خانه به کار برده شده است: «واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم» (بقره، ۱۲۷).

۲/ قاعده در اصطلاح: از این واژه در اصطلاح فقها تعاریف گوناگون ارائه شده است بهترین تعریف که. بعضی اهل فن ارائه کرده اند چنین است.

«انها قواعد تقع فی طریق استفاده الاحکام الشرعیة الالهیة و لایکون ذلك من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق.» (خوبی، ۱۴۲۲، ۸). (قواعد فقهی) قواعدی است که برای به دست آوردن احکام شرعی الهی از آنها استفاده می‌شود، (این نحوه استفاده) از باب استنباط و واسطه قرار دادن برای حکم نیست (مانند قواعد اصولی)؛ بلکه این استفاده از باب تطبیق بر

۶) مدارک و مستندات قاعده

الف) کتاب:

بر اساس آیه شریفه

« الذین یتربصون بکم فإن کان لکم فتح من الله قالوا ألم نکن معکم و إن کان للکافرین نصیب قالوا ألم نستتحوذ علیکم و نمنعکم من المومنین فالله یحکم بینکم یوم القیامه ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سییلاً» (نساء، ۱۴۱)

امام این آیه را از دلایل اصلی قاعده می داند. (خمینی، ۱۴۲۱، ۷۲۰). و الفاظی که فقها برای تعبیر از این قاعده به کار می برند از واژه های این آیه گرفته شده است.

اما این آیه بیانگر اینست که در عالم تشریح، هیچ حکمی که موجب سبیل و علو و سلطنت کافر بر مومنان و مسلمانان باشد، وجود ندارد. این حکم، چه در باب عبادات و چه در باب معاملات و یا سیاسات جعل نشده است و بنا براین، هرگونه حکمی که از ناحیه آن حکم موجبی بری علو و سلطنت کافر بر مسلم باشد، به مقتضای این آیه شریفه، از صفحه تشریح مرفوع است.

اما آنچه در این آیه شریفه آمده، یک جعل تشریحی است، نه جعل تکوینی. گروهی از بزرگان گفته اند: «لن» که در آیه شریفه آمده، متوجه تکوین نیز هست؛ یعنی در عالم تکوین، خداوند سبحان چنین چیزی جعل نکرده و همیشه مسلمانان تفوق و سلطه دارند، اما ظاهر این آیه بیانگر این معنا نیست. در این آیه، شارع مقدس در مقام تشریح و در مقام قانونگذاری و در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ۲۲۶). هر حکمی عقده، معامله، پیمانی، قرار دادی و هر چیزی که سبب علو کافر و استیلائی کافر بر مسلم شود منفی است. بنا براین، قاعده « نفی سبیل» بر ادله اولیه و احکام، حکومت دارد. ادله متکفل احکام واقعی اند؛

مثلاً، پدر یا جد پدری بر فرزندان خود ولایت دارد، اعم از پسر و دختر، این ولایت را خداوند تشریح کرده است. اما اگر پدر یا جد پدری کافر باشند این ولایت منفي است چرا؟ چون ولایت با توجه به این واژه «سبیل» و «علو» ولی نسبت به مولا خود است. قهراً وقتی ولی کافر باشد این ولایت از او سلب می شود. بنا براین، حکم اولی جعل ولایت است، امام مقتضی این قاعده در پدر و جد کافر نفی ولایت می باشد. از اینرو، مساق قاعده «نفی سبیل» مثل مساق قاعده «لاضرر» یا قاعده «لاخرج» است؛ یعنی همانگونه که قاعده «لاضرر» و قاعده «لاخرج» بر ادله اولیه حکومت واقعی دارند، قاعده «نفی سبیل» نیز از این حدیث بر ادله اولیه حکومت واقعی دارد.

اگر گفته شود به قرینه آیه شریفه «فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (نساء، ۱۴۱). مراد از «سبیل» در «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به معنای حجت است و روز قیامت، معنی آیه این می شود که کفار در روز قیامت هیچ گونه حجتی نسبت به مسلمانان و مومنان ندارند، بلکه حجت واضح در آن روز عظیم، بری مومنان است و در آن روز، تنها کسانی که حجت دارند مسلمانان و مومنان اند، اما کفار هیچگونه حجتی ندارند.

همچنین طبری در تفسیرش از امام علی (علیه السلام) چنین روایت می کند:
«قال رجل: يا امير المؤمنين! أرايت قول الله (ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا) و هم يقاتلوننا فيظهرون و يقتلون؟ قال له علي (عليه السلام): فالله يحكم بينهم يوم القيامة (ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا).» (نساء، ۱۴۱).

همچنین روایت دیگری از ابن عباس در تفسیر این آیه وارد شده است: از ابن عباس پرسیدند: آن روز چه روزی است؟ ابن عباس گفت: «ذلك يوم القيامة و اما السبيل في هذه الموضع فالحجة.» مفسران دیگر نیز همین معنا را برگزیده اند. بنابراین، گفته اند: کفار در روز قیامت، علیه مسلمانان حجتی ندارند.

اما پاسخ این اشکال آن است که منافات ندارد که این آیه شریفه نسبت به روز قیامت، از کفار علیه مسلمانان نفی حجت کند؛ اما نسبت به احکامی که در این دنیا هست چطور؟ ما مدعی هستیم آیه شریفه راجع به احکام شرعی است. بنابراین، ظاهر لفظ در مقام تشریح است؛ یعنی در مقام قانونگذاری؛ و اگر لسان در مقام قانونگذاری باشد، لسان حکومت است؛ همانگونه که بر اساس ادله اولیه، لسان قاعده «لاضرر ولا ضرر في الاسلام» و قاعده «لاخرج» نیز لسان حکومت است، و این معنا منافات ندارد با آنکه در بعضی از تفاسیر، «سبیل» به حجت در روز

قیامت تفسیر شده باشد.

پس میتوان این آیه را، هم به معنی نفی حجت از کفار در روز قیامت گرفت و هم دلالت آن را بر يك قاعده فقهیه معتبر دانست و گفت حکومت واقعیه بر ادله اولیه دارد.

ب. سنت:

مدرك و دليل ديگر قاعده نفی سبیل کفار بر مسلمانان حديث «اعتلا» است که از پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله)روایت شده است:
«الاسلامُ يعلو ولا يُعلي عليه والكفارُ بمنزلة الموتى لا يحجبون ولا يُورثون» (اشکوری، ۱۳۷۷، ۳۲۹).

اسلام نسبت به سایر مکاتب و ملل، همیشه برتری دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران به منزله مرده‌ها هستند، مانع از ارث دیگران نمی شوند و خودشان نیز ارث نمی برند. از حیث دلالت ظاهر، این حدیث شریف با توجه به قراین حالیه که در خود روایت وجود دارند پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله)در مقام تشریح و قانونگذاری است و در مقام بیان این مطلب است که اسلام موجب علو مسلم بر غیر مسلم است و خداوند تعالی در عالم اعتبار تشریحی آن را به مسلم عطا فرموده است و این علو غیر از آن معنویاتی است که هر مسلمانی واجد آن است. اصولاً در مقام تشریح و قانون گذاری اگر علوی به مسلم بخشیده شده است این علو باید در حیطه قانونی اعتبار شده باشد.

در واقع، شارع مقدس نمی خواهد از يك امر واقعی خبر بدهد. البته هیچ چیز بالاتر از اسلام نیست. اسلام خاتم ادیان و اشرف ادیان است و هیچ کس هم در بعد معنویات، از مسلمانان بالاتر نیست. اما شارع مقدس نمی خواهد از این خبر بدهد؛ چون در مقام قانونگذاری است و در حیطه قانون سخن میگوید و در این حیطه قانونی است که می گوید: هیچ چیز نمی تواند بر اسلام علو و سبیل داشته باشد. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ۲۲۳).

به تعبیر دیگر، احکام شرعی، اعم از عبادات و معاملات و سیاسات نمی توانند موجب بری علو کافر بر مسلمان باشند و روایت «الاسلام يعلو ولا يُعلي عليه» دو بخش دارد: يك بخش اثباتی و يك بخش سلبی. جمله ایجابی میگوید: «الاسلام يعلو» و جمله سلبی آن هم «ولا يُعلي عليه» است. مفاد جمله اولی، که همان جمله موجه باشد، یعنی: همیشه در احکامی که بری امور مسلمانان تشریح گردیده، علو مسلمانان بر کفار مراعات شده است. سودی جمله سلبیه هم

این است که کفار بر مسلمانان از ناحیه همین احکام شرعی تسلطی ندارند. بنابراین این بعد قانونی، جمله دوم، که سالبه است، هرگونه علو و سیلی را از غیر مسلمانان بر مسلمانان سلب میکند. این همان قاعده ای است که ما در مقام بیان آن هستیم. بنابراین، روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، هم به حسب جمله اول، یعنی جمله موجبه و هم به حسب جمله دوم، که جمله سالبه است، دلالت تام و تمام بر حجیت قاعده نفی سبیل دارد. اکنون اگر گفته شود که «الاسلام یعلو ولا یُعلی علیه» در مقام بیان آن است که اسلام علو دارد و هیچ دینی بر اسلام علو و برتری ندارد و این امر ارتباطی به قاعده «نفی سبیل» کفار بر مسلمانان ندارد، غرض از آن این است که خود دین اسلام بر سایر ادیان علو دارد. جواب این است که اسلام عبارت است از مجموعه احکام و قوانین. وقتی گفته میشود علو و برتری دارد، یعنی همان مجموعه قوانین و احکام، اعم از حقوق جزایی و حقوق مدنی و غیر آن که موجب علو مسلمان بر کافر است و در تمامی اموری که بین آنها واقع میشود، اعم از عقود، ایقاعات، ولایات و معاهدات در تمام این مسائل، اعم از روابط فردی و اجتماعی، کفار نمیتوانند بر مسلمانان علو و سلطه داشته باشند. بنابراین، در دین اسلام، از سوی باری تعالی هیچگونه حکمی تشریح نشده است که موجب علو و سلطنت کافر بر مسلمان باشد و هر جا نتیجه معاهده و عقد و ایقاع علو کافر بر مسلمان باشد این امور باطل و منفی اند و اعتبار حقوقی ندارند.

به فرض، اگر پیمانی بین یک کشور اسلامی و یک کشور غیر اسلامی واقع شده، اگر نتیجه آن پیمان سلطه کفار بر مسلمانان باشد، این پیمان هیچ ارزش قانونی و شرعی ندارد. بر همین اساس، اصول یکصد و پنجاه و دو و یکصد و پنجاه و سه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تدوین شده اند.

اصل یکصد و پنجاه و دو: «سیاست خارجی جمهوری ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است.»

اصل یکصد و پنجاه و سه: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است.»

بنابراین، با توجه به اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مقام قانونگذاری است، اخبار از یک امر خارجی نمی کند، بلکه می خواهد یک قاعده کلی جعل کند و بگوید: لازمه دین اسلام

آن است که هر کس متدین به این دین شد بر غیر مسلمان دارای علو است و احکام و قوانین اسلامی مانع علو کفار بر مسلمانان و مؤمنان هستند.

ج. اجماع علما:

یکی از ادله ای که با آن بر این قاعده استدلال شده اجماع است البته اگر اجماعی بر مفاد این قاعده باشد، مشکل احتمالی مدرکی بودن را دارد. هر چند که اجماع چه محصل و چه منقول آن حجیت دارد. (خمینی، ۱۴۲۱، ۲۵۵). و زمان حجت است که کاشف از قول معصوم باشد. امام در تحقیقات اصولی خود بر عدم حجیت ذاتی اجماع تأکید می کند « و بالجمله: فحجیه الاجماع عندنا إنما هي لكشفه عن قول المعصوم؛ لقاعده اللطف أو غيرها، وإلا فالاجماع من حيث ليس حجت عندنا» (خمینی، ۱۴۲۱، ۲۵۶).

البته در این زمینه همه فقهای عظام ادعای اجماع کرده اند که در اسلام، هیچ حکمی تشریح نشده است که موجب سلطه و علو کافر بر مسلمان باشد و در تمامی احکام شرعی، طرف مسلمانان بر غیر آنها تشریح شده است؛ مثل عدم جواز تزویج مسلمه با کافر. اجماع مذکور، محصل و قطعی است.^۲

اما اشکالی که در کار است آن است که این اجماع، اجماع اصطلاحی اصولی نیست؛ چون ما معتقدیم که اجماع جزو ادله اربعه به شمار نمی آید، بلکه اجماع باید با شرایط خاصی باشد که در آن اعتبار شده است؛ از جمله آنکه روایتی یا آیه ای بر وفق مجمعین نباشد و ما از اتفاق مجمعین کشف قطعی می کنیم که مطلب را از معصوم (علیه السلام) تلقی کرده اند؛ یعنی منشأ آن اجماع یا امام معصوم (علیه السلام) است یا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که قهراً محقق سنت میشود اما اگر بر طبق اجماع، روایت و یا آیه شریفه یافتیم خواهیم گفت که مدرک مجمعین محتمل است همین آیه یا همین روایت باشد و خودمان باید مراجعه کنیم و ببینیم از آیه چه می فهمیم و از روایت چه استفاده می کنیم؛ چون فهم آن بزرگواران برای ما حجت نیست.

بنابراین، اجماع اصطلاحی کاشف از رأی معصوم (علیه السلام)، اجماعی است که هیچگونه دلیلی از آیه و روایات بر وفق مجمعین نداشته، لکن ما در این قاعده، هم آیه شریفه (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) و هم فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یعنی «الاسلام

یعلو و لا یعلی علیه» را داریم.

د. مناسبت حکم و موضوع:

به مقتضای اینکه شرف و عزّتی که در اسلام است علت تامّه است بر اینکه از حیث احکام و قوانین تشریحی نشود که موجب ذلّت مسلمانان و استخفاف آنان و علوّ کفّار شود، بنابراین، همانگونه که خداوند - تبارک و تعالی - میفرماید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (منافقون، ۸). خداوند سبحان عزت مؤمنان را همسنگ عزت خود و رسول خود قرار داده است. بنابراین، نمیتوان احکامی تشریح کرد که سبب ذلّت و پستی مسلمانان شود، بلکه لازمه این دین مقدّس آن است که تمامی احکام باید سبب عزّت مسلمانان باشند. با این دلیل نیز قطع پیدا میکنیم که به مناسبت حکم و موضوع، در مقام قانونگذاری اصلاً نمیتوان قانونی تشریح کرد که سبب عزّت کافر و ذلّت مسلمان شود؛ زیرا این امر با این دین مقدّس سازگاری ندارد. بنابراین، دلیل مذکور از قویترین ادلّه است.

هـ. تسالم اصحاب:

در این مسئله، تمامی فقهای امامیه این معنا را قبول کرده و گفته اند: هر حکمی که موجب علوّ و سیل کافر بر مسلمان شود آن حکم منفي است؛ یعنی قاعده «نفي سیل» مورد تسالم اصحاب امامیه، بلکه مورد تسالم تمامی فقهای اسلام است.

۷) دلالت و مضمون قاعده

لسان قاعده «نفي سیل» حکومت واقعی است بر ادلّه اولیه؛ یعنی به مقتضای این قاعده، هر عقد و پیمان و هر معامله و هر ایقاع و هر قراردادی به حسب طبع اولیه اش اگر موجب علوّ و عزّت و شرف کافر بر مسلمان شود منفي است و اعتبار حقوقی ندارد. بنابراین، دلالت این قاعده حکومت واقعی است بر ادلّه اولیه؛ مثلاً، آیه شریفه که میفرماید: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ) (نساء، ۱۱). و یا سایر آیات ارث که عمومات اولیه هستند و فرق نمیگذارند و میگویند: اگر مورث چیزی برای وراثت خود گذاشت، اعم از مسلم یا غیر مسلم، برای پسرها دو مقابل دخترها باید قرار داد. اما به مقتضای این قاعده، که حکومت واقعی بر ادلّه اولیه دارد و نیز به

موجب روایت نبوی که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) فرمود: «و الكفار بمنزلة الموتى لا يحجبون ولا يورثون»، حکم اولی ابقا میشود؛ یعنی قاعده مذکور جلوی ارث کافر را میگیرد. در سایر اطلاقات و عمومات اولیه نیز هر جا اطلاق و عموم سبب عزت کافر و ذلت مسلمان شود این قاعده آن را نفی می کند.

۸) موارد تطبیق قاعده

الف. عدم صحّت وقف عبد مسلم یا امه مسلمه بر کافر: حقیقت «وقف» تحبیس الاصل و تسبیلاً لثمره است و نتیجه آن عبارت از تملیک عین موقوفه بر موقوف علیهم. اگر بنا باشد عبد مسلمی را بر کافر وقف کنیم معنایش این است که کافر مالک عبد مسلم شود. در اینجا نیز هر حرفی درباره عدم تملک مسلم توسط کافر گفتیم، لازم می آید. بنابراین، لازمه صحّت وقف، علوّ کافر بر مسلم است و این وقف به حکم قاعده «نفی سبیل» منفی است و درست نیست (بجنوردی، ۱۳۷۷، ۲۳۸).

ب. عدم صحّت ولایت کافر بر مسلم صغیر یا مجنون: لازمه این قاعده عدم جواز جعل ولایت و قیمومیت بر صغار و مجانین و سفهی مسلمانان است. همچنین نسبت به تجهیزات میّت، چنانچه اولاد متوفی همگی کافر باشند، ولایت آنها نسبت به اذن در تغسیل و تکفین و نماز و تدفین ساقط است و بر مسلمانان واجب است که کفایتاً این امور را انجام دهند. بنابراین، به مقتضای قاعده «نفی سبیل»، اعتبار شرطیت اذن اولاد نسبت به تجهیزات میّت، ساقط و منتفی است؛ زیرا اعتبار اذن يك نحو ولایت و يك نحو تحکّم بر مسلمان است. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ۲۳۸).

ج. عدم صحّت تولیت کافر در اوقاف مربوط به مسلمانان: مدارس دینی و دانشگاهها و مؤسسات عام المنفعه و غیر مانند دوزمره این حکم هستند. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ۲۳۸).

د. عدم ثبوت حق شفعه بری کافر، چنانچه مشتری مسلم باشد: لازمه تشریح این حق برای کافر نوعی سبیل و علوّ کافر بر مسلم و موجب ذلت مسلم است و از اینرو، به حکم قاعده «نفی سبیل» منفی است. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ۲۳۹).

هـ. عدم صحّت نکاح پس از اسلام زوجه در صورت عدم اسلام زوج: لازمه بقای زوجیت با فرض کفر زوج سبیل و علوّ نسبت به زوجه مسلمه است. (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ). (نساء،

(۳۴).

و. عدم ثبوت حق قصاص برای کافر در صورتی که قاتل مسلمان باشد. (بجنوردی، ۱۳۷۷،

(۲۳۸).

ز. ممنوعیت به کارگیری کفار در مشاوره‌های فرهنگی، سیاسی و تربیتی و مانند آن: مسلمانان حق ندارند از کفار مشاور فرهنگی، سیاسی، تربیتی و مانند آن برگزینند و مهم تر از آن، حکم صادر شده از سوی محاکم قضایی کفار، هر چند عادلانه باشد، در حق مسلمانان نافذ نیست.

ح. ممنوعیت واگذاری مسئولیتهای کلیدی به کفار: از این جمله است مدیریت مراکز فرهنگی، تربیتی، درمانی و مالی که واگذاری آن به کفار ممنوع است؛ زیرا ارتباط پیوسته دانشجویان، بیماران و معلمان با افراد کافر سبب برتری و نفوذ تدریجی آنان بر مسلمانان خواهد شد (نظر پور، ۱۳۸۲، ۶۱).

نه تنها کفار حق پذیرش هیچ مسئولیتی را ندارند، بلکه آن دسته از مسئولان مسلمان نیز که به نفع کفار کار میکنند و راه تسلط کفار بر مسلمانان را هموار مینمایند، در ردیف کافران جای میگیرند و نباید در چنین مسئولیتهایی بمانند. امام خمینی (قدس سره) در این باره چنین فتوا میدهد:

اگر بعضی از رؤسای دولت‌های اسلامی یا نمایندگان دو مجلس [سنا و ملی] موجب نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانگان بر کشور اسلامی میگردند، به حدی که حوزه اسلام یا استقلال مملکت — گرچه در آینده — مورد تهدید قرار گیرد، چنین افرادی خائنند و باید از مقام خود عزل شوند — هر مقامی که باشد — و بر امت اسلامی است که آنان را از هر راه ممکن مجازات کنند، اگرچه با مبارزه منفی؛ همچون ترك معاشرت با آنها و کناره جویی از آنان. همچنین باید در اخراج آنها از همه امور سیاسی و محروم ساختن از حقوق اجتماعیشان بکوشند. (خمینی، ۱۳۶۸، ۳۲۹).

نفی سبیل در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)

با توجه به اینکه زمان نزول آیه شریفه (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)، که مستند اصلی قاعده «نفی سبیل» است، ماه ذیقعد سال ششم هجری بوده است، میتوان در چهار سال آخر عمر با برکت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، شاهد مصادیقی از این دست بود. در مطالعه

آن دوره، به مواردی برمیخوریم که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در معاهداتی که با کفار منعقد میکردند، امتیازاتی به آنها داده اند که ظاهراً ناقض «نفی سبیل» و از مصادیق بارز سبیل بوده است. برای مثال، به موجب یکی از بندهای پیمان صلح «حدیبیه»، «هر کسی از مردم قریش بدون اجازه ولی خود به محمد(صلي الله عليه وآله) پیوندد، محمد(صلي الله عليه وآله) او را به قریش بازگرداند و هر کس از پیروان محمد(صلي الله عليه وآله) نزد قریش رفت، بازگردانده نشود.» این اقدام به حسب ظاهر، قبول تسلط غیر مسلم بر مسلم است، اما باید متذکر شد که صرفنظر از چند و چون محتوای پیمان و آثار و عواقبی که این پیمان بر قریش گذاشت، آن بزرگوار در تقابل مصالح کوتاه مدت و بلند مدت جامعه اسلامی، مصالح بلند مدت جامعه اسلامی را ترجیح دادند و انعطافی که آن حضرت در جریان تدوین و پذیرش پیمان صلح «حدیبیه» نشان دادند، جز در دایره اختیارات حکومتی ایشان نمی گنجد. به هر حال، میتوان گفت: قاعده «نفی سبیل» از زمان نزول آیه مذکور در سالهای نخست شکل گیری جامعه اسلامی و زمان حضرت رسول(صلي الله عليه وآله)، بر روابط مسلمانان و غیر مسلمانان حاکم بوده است. (ایزدی، ۱۳۸۲، ۷۴).

۹) ملاک نفی سبیل

روابط متقابل مسلمانان با کفار مبتنی بر يك ملاك ثابت است و آن نفی نفوذ و سلطه کفر است؛ یعنی هرگاه ایجاد ارتباط با کفار همراه نوعی نفوذ در جامعه اسلامی شود، ممنوع، وگرنه آزاد است. از اینرو، قراردادهای فرهنگی، نظامی، اقتصادی، تبادل دانشجو، پزشکان و نیز همکاری در زمینه های فنی، صنعتی و کشاورزی با اطمینان از نبود سلطه کفار بر مسلمانان، محترم و روا هستند؛ زیرا در عصر حاضر، هیچ کشوری نمیتواند بدون همکاری و ارتباط با دیگر کشورها به طور شایسته حیات سیاسی، صنعتی و اقتصادی خود را تداوم بخشد. ولی اگر برخی از قراردادها و همکاریها، زمینه را برای استیلای فکری، فرهنگی و سیاسی کفار بر مسلمانان فراهم آورند، ارزش عملی ندارند و باید لغو شوند. حضرت امام(قدس سره) در اینباره میفرماید:

اگر در روابط اقتصادی و غیر آن بر قلمرو اسلام و بلاد مسلمین، ترس باشد که بیگانگان بر آن تسلط سیاسی یا غیر آن، که موجب استعمار آنان یا استعمار بلادشان — ولو از حیث فرهنگی — میشود، پیدا کند، بر همه مسلمین واجب است که از چنین روابطی اجتناب کنند، و اینگونه

روابط، حرام می‌باشد.

اگر روابط سیاسی بین دولتهای اسلامی و بیگانگان، موجب تسلط آنان بر کشورها، شهرها، یا نفوس و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی آنان گردد، برقراری این روابط و مناسبات بر زمامداران دولتها حرام و پیمانهایی که می‌بندند، باطل است و بر مسلمانان واجب است آنها را ارشاد کنند و دستکم با مبارزه منفی به ترك این نوع روابط و ادارشان سازند. (خمینی، ۱۳۶۸، ۳۲۹).

۱۰) مصادیق عینی نفی سبیل

از نظر تاریخی، واقعه «تحریم تنباکو» توسط میرزای شیرازی در سال ۱۲۶۸ هـ ش از جمله آنهاست. ایشان با فتوی تاریخی خود، ایران را بیدار و دشمن قدرتمند، انگلیس، را مجبور به عقب نشینی سیاسی و لغو قرارداد اقتصادی ساخت:

الیوم استعمال توتون، بی وجه کان، حرام و محاربه با امام زمان (علیه السلام) است. (نظری، ۱۳۸۲، ۶۲).

حادثه تاریخی دیگری که به شکل مستقیم با این قاعده مرتبط است، «کاپیتولا سیون» است. «کاپیتولا سیون» از روزی در ایران اجرا شد که شاهزاده عباس میرزا پس از آخرین شکست از روسها در جنگهای قفقاز به ناچار تن به قبول عهدنامه «ترکمانچی» داد. ماده ۷ و ۸ عهدنامه بازرگانی ایران و روسیه، که منشأ پیدایش کاپیتولا سیون شد، بدین شرح هستند:

ماده ۷: کلیه محاکمات و اختلافات میان اتباع روسیه در ایران منحصرأً توسط نمایندگان سیاسی یا کنسولهای اعلاحضرت امپراتور روسیه و طبق قوانین و رسوم امپراتوری روسیه صورت خواهد پذیرفت.

ماده ۸: در مواردی نظیر قتل یا جنایت، که در آن هر دو طرف اتباع روسیه باشند، حق رسیدگی منحصرأً جزو اختیارات وزیر مختار یا کنسولهای روسیه است.

طبق «کاپیتولا سیون»، اتباع بیگانه از شمول قوانین جزایی و مدنی در قلمرو کشور میزبان، مستثنا بوده و رسیدگی به دعاوی حقوقی و جرایم آنها در دادگاه های مخصوص و یا محاکم مختلط یا با حضور کنسول خارجی انجام میگیرد.

این وضعیت نشان میدهد که کشور برتر میتواند به تحقیر دیگر ملتها پردازد و دستگاه قضایی

آنها را بی اعتبار تلقی کند. این امر رجال مملکت را به سوی بیگانگان سوق میدهد، به گونه‌ی که برخی آشکارا، تابعیت کشور خارجی را میپذیرفتند تا از مزایای بیشتری برخوردار باشند. مسائل اقتصادی نیز در جهت اجرای کاپیتولا سیون، همیشه به ضرر کشور میزبان تمام می‌شد؛ چراکه خارجیان هرچه میخواستند به کشور وارد، یا از آن خارج می‌کردند.

کاپیتولا سیون، که به موجب بند ۷ و ۸ عهدنامه «ترکمانچای» بر ایران تحمیل شد، در سال ۱۲۹۷، یعنی دو سال پیش از کودتای رضاخان ملغی گشت. اما پس از آن، امتیازاتی که آمریکاییان در سال ۱۳۴۳ در ایران برای خود قایل شدند، دست کمی از «کاپیتولا سیون» نداشت. تصویب لایحه مزبور به معنی رسمیت یافتن استعمار آمریکایی در ایران بود و تسلط کفار را بر مسلمانان ایران تثبیت می‌کرد. مخالفت حضرت امام (قدس سره) با «کاپیتولا سیون» به تبعید ایشان به ترکیه و سپس به عراق منجر شد. مطلع اعلامیه ایشان در این خصوص، چنین است:

(وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا). آیا ملت ایران میداند در این روزها در مجلس چه گذشت؟... برحسب این رأی، اگر یک مستشار آمریکایی یا یک خادم مستشار آمریکایی به یکی از مراجع تقلید ایران، به یکی از افراد محترم ملت، به یکی از صاحب منصبان عالی رتبه ایران هر جسارتی بکند، هر جنایتی بنماید پلیس حق بازداشت او را ندارد... اکنون من اعلام میکنم که این رأی ننگین [مصونیت قضایی اتباع آمریکا در ایران] مخالف اسلام و قرآن است و قانونیت ندارد. (ایزدی، ۱۳۸۲، ۷۶-۷۷).

جمع بندی

سیر این تحقیق خود دلیل آشکاری بر اهمیت بحث و بررسی این قاعده بود البته با نگاهی دیگر و با تکیه بر اندیشه های امام خمینی. هر چند استناد به نصوص قرآنی و روایی در فرآیند مستند کردن این قاعده کامل نیست و از طرفی با توجه به عزت و سیادت که خداوند برای اسلام و مسلمانان قرار داده، هرگونه سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و عقیدتی غیر مسلمانان بر مسلمانان منع شده است. بنابراین، برقراری هرگونه رابطه و انجام هرگونه اعمالی که منجر به سلطه کافران بر مسلمانان شود، مردود است. خداوند به مؤمنان عزت داده است و آنان باید این عزت و سرفرازی را حفظ کنند: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (منافقون:). بر این اساس، هیچ غیر مسلمانی نمی تواند بر فرد یا اجتماع مسلمانان ولایت و سرپرستی داشته باشد، و نیز مسلمانان حق ندارند در امور مربوط

به سرنوشت خویش، با کفّار مشورت کنند. و بر اساس اندیشه های امام لزوم توجه به این اصل در سیاست گذاری های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و عقیدتی دولت اسلامی بایسته و ضروری است. ضرورتی که خود مبین دو وظیفه برای دو قشر از جامعه است، از طرفی متولیان سیاست گذاری کلان جامعه را بر لزوم توجه به این اصل فرا می - خواند و از دیگر سو ضمن یاد آوری منطق اسلام به تحلیلگران سیاست های دولت اسلامی تأکید می کند که ارزیابی و سنجش سیاست های دولت اسلامی با توجه به این اصل و مقتضای آن باشد.

پانوشت

.....

۱) پایان نامه «قاعدة نفی سبیل و آثار و لوازم آن در فقه امامیه و اهل سنت»، محمد قهرمان نژاد با راهنمایی دکتر محمدعلی راغبی و مشاوره دکتر عبدالله امیری فرد، دانشگاه قم، دانشکده ادبیات، ۱۳۸۱؛ پایان نامه «بررسی قاعدة نفی سبیل و کاربرد آن در روابط بین الملل»، رقیه عبادی، دانشگاه امام صادق (ع)؛ پایان نامه «تبعیت دولت اسلامی از تصمیمات مجامع بین المللی و رابطه آن با قاعدة نفی سبیل»، نوشته شده در دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۰.

۲) اجماع یا محصل است یا منقول، اگر اجماع به یکی از طرق خود برکسی حاصل شود، برای او اجماع محصل و برای کسانی که آن اجماع برایشان نقل شده اجماع منقول خواهد بود. ایزدی، جهانبخش، خا سنگاه تنوریک عزت، حکمت، مصلحت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی «فصلنامه مطالعات سیاسی، ش ۱۰، زمستان ۱۳۸۲، ص ۷۷.

کتابنامه

- قرآن کریم
روح الله، موسوي الخميني، صحيفه نور، (دوره ۲۲ جلدی) تهران، مؤسسه تنظيم نشر آثار امام خميني، چاپ اول
- کتاب البيع، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول. ۱۴۲۱ق.
- سيد محمد، موسوي بجنوردي، قواعد الفقهيہ، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ سوم.
- علي اکبر، دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۳.
- ابراهيم، انيس، معجم الوسيط، بيروت، دار الامواج، چاپ دوم.
- البعليكي، رويحي، المورد، تهران: امير كبير، سال ۱۳۸۵.
- سيد علي اکبر، قريشي، قاموس القرآن، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ ششم. ۱۴۱۲ق.
- محمد بن مكرم، ابن منظور، لسان العرب، بيروت، دار الفكر للطباعة، چاپ سوم.
- ابوالفضل، اشكوري، فقه سياسي اسلام، قم: دفتر تبليغات اسلامي چ دوم، ۱۳۷۷.
- مهدی، نظریور- جعفری، آشنایی با نظام سیاسی اسلام، قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه،

۱۳۸۲.

روح الله، الموسوي الخميني، تحرير الوسيله، ترجمه: علي اسلامي، تهران: مؤسسه تنظيم نشر آثار امام خميني، چاپ اول.

جعفری، تبریزی، محمد تقی حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، منشور ملل متحد، مواد ۱ و ۲ سال ۱۳۸۵.

جهانبخش ایزدی، «خاستگاه تئوریک عزت، حکمت و مصلحت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، ش ۱۰ (زمستان ۱۳۸۲)، به نقل از: علي مشکيني، اصطلاحات الاصول، قم، الهادي، ۱۳۶۷.

سعید الخوري، الشرطوني، اقرب الموارد، تهران، دار الاسوه، ۱۳۷۴

سید ابوالقاسم، خویی، محاضرات في الاصول، ناشر: دار الكتاب الاسلامي.

حسن، بجنوردی القواعد الفقهيہ، نشر: الهادی قم، سال ۱۳۷۷. ۱۴۱۹ هجری قمری.